

شورش در اروپا

ماشین‌های شعله‌ور، خشونت حاشیه‌شهری و خرابکاری؛ مختصات اصلی ناآرامیهای اخیر پاریس هستند. در این شهر فرزندان مهاجرین بپاخواسته‌اند. در گتوهای بریتانیا و هلند نیز وضعیت بحرانی است. آرزوی ایجاد یک جامعه چندفرهنگی بر باد رفته است.

ترجمه ناصر ایرانپور

نویسنده رودیگر فالکزون، توماس هوئتلین، رومین لایک، الکساندر سمولتسیک، گرالد تراوفا

شب بعد آن. ماشین‌ها بهتر از هر چیزی صدا می‌دهند و شور می‌آفرینند.

منشاء این ناآرامیها: در ۲۷ اکتبر دو نوجوان تحت شرایط هنوز نامعلومی جان می‌دهند. آنها از دست کنترل پلیس گریخته (چیزی که اکنون بطور رسمی تکذیب می‌شود) و به بن بست می‌رسند که در انتهایش تنها یک ایستگاه ترانسفورماتور وجود داشت. شهردار دیلا بر روی در آن یک تابلوی هشدار بطور ویژه برای نوجوانان به صورت فکاهی نصب کرده بود: «توقف! خطر مرگ!» ولی هیچ فایده‌ای نداشت: بانوی ۱۵ ساله اهل مالی و دوست تونسی دو سال مسن ترش ضیاد در آتش سوختند. یک نوجوان سومی هم جراحات سنگینی برداشت.

بلافاصله شایعه شد که گویا پلیس آنها را روانه مرگ کرده است. از آن هنگام، شبی بدون درگیریهای خیابانی سپری نشده است؛ این امر باعث بحران دولت فرانسه شده است.

برای نیروی انتظامی این «چریکهای شهری» به سختی قابل دستگیری‌اند. به نسبت ابعاد این شورش عده کمی دستگیر شده‌اند: تا جمعه پیش (چهارم نوامبر) ۲۵۰ نفر و تعداد باز کمتری محکومیت.

پنج روز تمام نخست وزیر و رئیس جمهور سکوت اختیار نمودند. تقریباً چنین به نظر می‌رسد که ژاک شیراک^۱ و دوهمینیک ویلپا^۲ بطور منفعل نظاره‌گر این هستند که چگونه سارکوزی بلندپرواز دارد در این آشفتنگی غرق می‌شود. اما بعداً متوجه شدند که ممکن است این تشنجات کل جمهوری را به خطر بیاندازند.

شورش را تمرین می‌کنند. گشتهای آماده پلیس با گلوله‌های پلاستیکی و گاز اشک‌آور دیده می‌شوند، ماشین‌ها و کانتینرهای زباله به آتش کشیده شده دیده می‌شوند. یک سخنگوی سندیکای پلیس خواستار دخالت ارتش می‌شود. دیوارهای بتونی دوروبر ملون هستند و از سوی بچه‌ها نقاشی شده‌اند - در چارچوب یک پروژه شهرداری.

چیزی به شکست انجامیده است: راه فرانسوی انتراسیون آهسته مهاجرین در جامعه^۳ آموزش هم کمک چندانی در این راستا نخواهد بود، چنانچه کاری یافت نشود.

برخورد شدید وزیر کشور، نیکلاس سارکوزی^۴ - که تازه می‌خواهد رئیس جمهور فرانسه هم بشود - کار را خرابتر و وضعیت را بحرانی‌تر کرد. البته آن هنگام که سارکوزی سخن از «اوباش و اراذلی» به میان آورد که باید «به کلی از صحنه پاک شوند»، چنین به نظر آمد که این دسته‌های جوانان و نوجوانان منتظر همچون مرزبندی بودند.

«انتفاضه» جلو دروازه‌های پایتخت فرانسه: یک هفته بیشتر است که در بخش سن - سوا - دنی^۵ کانتینرهای زباله و ماشین‌ها در آتش می‌سوزند. شب هنگام نوجوانان ۱۶، ۱۷ ساله جمع می‌شوند و در محله‌های خود به راه می‌افتند و آتش افروزی می‌کنند.

آنها بطری‌های بنزین به فروشگاههای فرش و مهد کودکان می‌اندازند. آنها ماشین‌ها را چنان به آتش می‌کشند، انگار که آتش پاییز را می‌خواهند افروخته کنند. ۲۵۰ فقره در آن شب، ۳۱۵ در شب بعد، ۵۰۰ در

شهردار کلود دیلا^۶ در سالن عروسی شهرداری منطقه‌اش نشسته است، کاملاً جلو، بر لبه صندلی. دستهایش را روی میز در هم فشرده است، پشتش یک شمایل گچی جمهوری فرانسه دیده می‌شود و در وی یک گمان و نومییدی.

ده سال است که کلود دیلا ۵۷ ساله شهردار کلیشی سو بووا^۷ است، منطقه‌ای در شمال شرق پاریس، با جمعیت ۲۸۱۰۰ نفر، غالباً مهاجر، منطقه‌ای که خود وی «بشکه باروت» می‌نامد. وی شباهتهایی با میشل هول لبک^۸ نویسنده دارد. امروز، اما، مات و رنگ پریده‌تر نیز هست. احتمالاً از شبهای ناخوشایند گذشته. شاید هم بخاطر این شناخت که برخی اوقات تمامی هنرهای دولت رفاه کارایی خود را از دست می‌دهند.

دیلا سوسیالیست است و معاون رئیس مجمع مشترک شهرهای فرانسه. وی دوره‌های رایگان فوتبال را دایر کرده است، وی سخنگوی نوجوانان را بعنوان میانجی معرفی کرده است و تریبی داده است که شهرداری زباله‌ها را جمع کند. کلیشی سو بووا از لحاظ رسمی از مدارس، مراکز مادر و فرزند، دفاتر مددکاری، پارکها و کالج و یک رقابت معماری تشکیل می‌شود. در کتابخانه شهر یک مسابقه انشاء در جریان است، تحت عنوان «من از جای دوری می‌آیم و سرزمینم را دوست می‌دارم».

کلود دیلا همه چیز را به درستی انجام داده است. و اکنون باید این گمان را داشته باشد که همه این اقدامات درست کافی نبوده‌اند.

تلویزیون، کلیشی را چون «رام‌الله سو بووا» نشان می‌دهد، جایی که نوجوانان با کفش ورزشی و کلاه،



جسد فنان کوچ: ۱۰۶ عمل انتقام جریانده



بمبارداری در لندن: نسل جهاد

تاکتون ۷۰ هزار مورد خرابکاری، آتش افروزی، خشونت بانندی گزارش شده است. تعداد ماشینهای سوزانده شده کمتر از ۲۸ هزار فقره نیست. و آنها غالباً ماشینهای افراد کم بضاعت است که شعله ورنند.

آتش افروزیها، سنگ پراکنیها، افراطگراییها - همه اینها، سال ۱۹۶۸، سال ناآرامیها را در یادها زنده می کنند. تفاوت تنها در این است که اینبار پیشروان جامعه نیستند که در حال پیشروی هستند. نه سارتره^{۱۱} به صف اول اعتراضات می پیوندند، نه کون بندیت^{۱۲}.

آنچه در این روزها نظم عمومی را در شهرهای اروپا به لرزه درآمده است، یک جریان سرخورده کف کرده است، یک خشونت فاقد سمبکبری معین، یک بار بر علیه قدرت دولتی در پاریس، یک بار بر علیه فقرا مانند چندی پیش در برمینگهام^{۱۳}. و طبیعتاً بمب گذاریهای مادرید و لندن نیز هنوز در حافظهها مانده اند.

اتفاقی بود که در سه شنبه گذشته در لندن ملکه و نخست وزیر بریتانیا با بازماندگان ۵۲ جان باخته که در ۷ ژولای در بمب گذاریها لندن بطور همزمان کشته شده بودند، برای یادبود قربانیان گردهم آمده بودند. همچنین اتفاقی بود که چهارشنبه پیش سالگرد ترور تنو فان گوخ^{۱۴} بود. منتها این موارد اتفاقی نیروی نمادین دارند. مجله آمریکایی «تایم» در سرتیتر خود به درستی نوشت که یک «نسل جهاد» در اروپای غربی فعال است.

هر چند که برمینگهام و شهرکهای کناری پاریس پیش زمینه تروریستی ندارند. موضوع هم به جهاد، فلسطین و عراق بر نمی گردد. اما با این وصف این تگرانی افزایش می یابد که ممکن است از این ناآرامیها چند تروریست برای القاعده و با گروههای دیگر پرورده شوند.

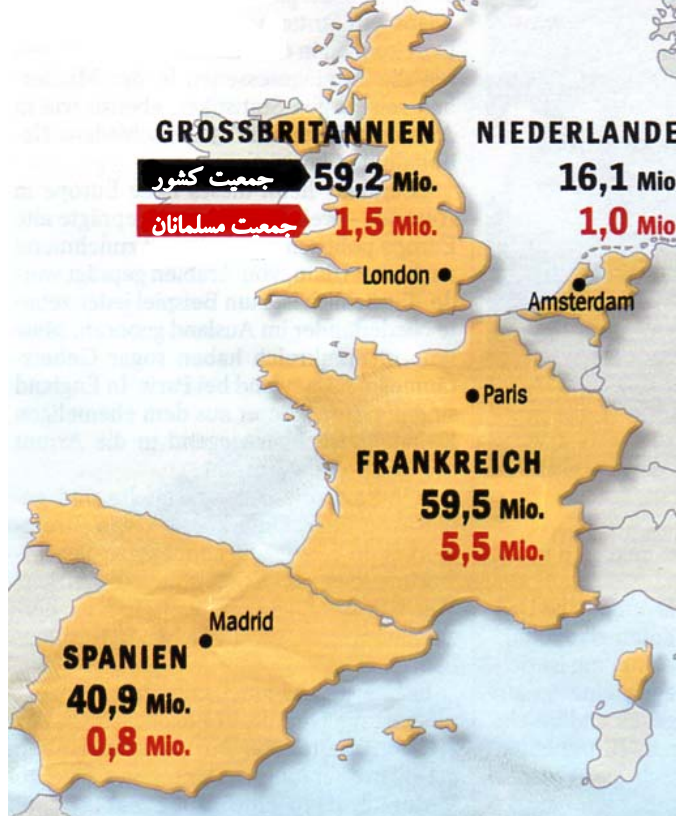
در فرانسه چیزی بیشتر از پنج میلیون نفر مسلمان زندگی می کنند - و این در میان کشورهای اتحادیه اروپا بیشترین تعداد می باشد؛ البته آمار قابل اعتمادی در این رابطه در دست نیست، چون هنگام آمارگیری در مورد دین سوال نمی شود. این جمعیت مسلمان احساس می کند که طرد شده است، مانند آن چند میلیون مهاجر دیگر از مستعمره های سابق در سرتاسر اروپا که از میان آنها

دعوت می کنند. صدای «الله اکبر» از پنجره های بُرجهای مسکونی هزاران بار شنیده می شود. ترس، بینندگان تلویزیونی فرانسوی داخل اتاقهای نشیمن امن را فرا می گیرد.

نیروهای امنیتی بخاطر رژه «حفاظان صلح» خود ناامیده، سرشار از تگرانی شدند و در آنها چیزی شبیه «نیروی انتظامی اسلامی» دیدند، احتمالاً حتی هسته اولیه یک میلیشیا اسلامی. یکی از افسران پلیس می گوید که «منطق این ناآرامیها جدایی می باشد» - جدا کردن و مستقل کردن محلهها، مناطق و شهرهای متعدد و اداره آنها بر اساس قوانین و مقررات خودشان، مناطقی که نیروهای دولتی حق ورود به آنها را نداشته باشند، اگر نخواهند برای این مناطق بعنوان دشمنان اشغالگر قلمداد گردند.

۲۵ سال است که در فرانسه برنامه های ویژه، طرحها و وزارتخانه های محله های مشکل دار وجود دارند. و به همان اندازه هم در مناطق کنار شهری مرتب کانتینرهای زباله سوزانده می شوند، یکبار در پاریس، باری دیگر در لیون، شتراسبورگ یا مارسه. تقریباً دیگر به آن عادت شده بود.

منتها اینبار این روند تشدید گردید. از ژانویه



رئیس جمهور شیراک تحت فشار قرار گرفت تا برای مردم یک سخنرانی تلویزیونی ایراد کند. از نخست وزیر دفیلیپ شنیده شد که «قانون و نظم باید آخرین حرف را برای گفتن داشته باشند». سارکوزی پرتحرک عقب نشینی کرد و چون دفیلیپ سفرهایش را به خارج احتیاطاً لغو نمود. ظاهر امر این است که هر سه اکنون دیگر درک نموده اند که انتگراسیون نوع فرانسوی که از زمان انقلاب فرانسه مهاجرین برخوردار از اصل و نسبهای بسیار متفاوت را به شهروند کامل این کشور تبدیل می کند، با شکست مواجه گردیده است.

اینانی که به اعتراض برخواسته اند اخلاف مهاجرین آمده از مغرب و آفریقای سیاه هستند. اکنون ایام تعطیلات است، و این مساله روز را طولانی تر نیز کرده است، البته بدون این هم در انتهای ماه رمضان اعصابها خرد است. بر علیه همه چیز طغیان حاکم است، بر علیه هر آنچه که یادآور دولت است، حتی اگر آن، نامهرسان باشد. دیگر کسی قادر نیست بر این جوانان و نوجوانان تأثیر بگذارد، نه والدین و نه معلمین، چه برسد به ادارات دولتی.

امروز شکافهای اجتماعی در جامعه فرانسه در امتداد خطوط قومی و مذهبی آن قرار دارند، خطوطی که در عین حال فاصله های عمیق فرهنگی را نمایان می سازد. ایده آل جمهوری خواهی ملت به مثابه یک اجتماع ارادی از انسانهای برابر حقوق، صرف نظر از تفاوت های قومی و دینی آن، جای خود را به اجتماعات مختلف و پرتش، که در کنار هم بوجود آمده اند، داده است، اجتماعاتی که هویت خود را پا برجا نگه داشته اند و طبق قواعد خودی می خواهند زیست کنند. فرانسه همواره بطور رسمی «چند فرهنگی» را انکار و محکوم نموده است - و اکنون باید عواقب آن را ببیند.

در این رابطه، یک استوانه مقدس درک جمهوری خواهی، یعنی جدایی قاطع دین از دولت، تباه شده است. هر چند محرک چریکهای شهری جهاد نیست، اما اسلام یک بخش جدایی ناپذیر از برداشت و خودانگاری آنها را تشکیل می دهد. اسلام احساس تعلق مشترک آنها را تقویت می بخشد، به آنها ظاهری حقانیت بخش می دهد و مرزی را بین آنها و دیگران، یعنی «فرانسویها»، می کشد.

در کلیسیا - سو - بووا ناگهان «برادر بزرگهایی» بین نیروهای انتظامی و پرتاب کنندگان سنگ ظاهر می شوند: رشوهای معتقد، ملبس به عمامه های سنتی اطراف مساجدی که به نام الله نوجوانان را به آرامش

بسیاری بیکار هستند. آنها در گتوهای^{۱۴} حاشیه شهرها سکونت دارند، چون توانایی پرداخت محل سکونت بهتری را ندارند. و اینکه این گتوها به صحنه‌های جنگ تبدیل می‌شوند، بیانگر این است که خودانتظامی داوطلبانه مهاجرین به محیط جدید تاکنون یک سراب بیش نبوده است. و یک طرح محکوم به شکست.

دلیل این امر طبیعتاً نوع جمعیت و ترکیب آن است. برای نمونه در محدود بزرگ برمینگهام که دومین شهر بزرگ انگلستان می‌باشد، بیش از یک میلیون انسان زندگی می‌کنند که تقریباً یک سوم آن سیاه‌پوست می‌باشند. در این شهر ممکن است طبق گفته آمارگیران در ده سال آینده بومی‌ها در اقلیت قرار بگیرند. این امر در مورد امستردام هم صدق می‌کند، جایی که حدود ۱۵۰ ملیت در کنار هم زیست می‌کنند.

این اروپای جدید در آمریکا «عروبا»^{۱۵} نامیده می‌شود. چون اروپای از مسیحیت تأثیر گرفته از لحاظ سیاسی و فرهنگی بطور دم‌افزون همچنین از اسلام و از عربها هم تأثیر می‌گیرد. واقع امر هم چنین است که محل تولد ده درصد از جمعیت هلند خارج می‌باشد. مسلمانان فرانسه حتی در دسینی لاند پاریس هم نمازخانه دارند. در انگلستان اکثر مهاجرین آمده از مستعمره‌های سابق خود را از کلیت جامعه جدا کرده و به زندگی فقیرانه در گتوهای خود روی آورده‌اند.

چطور این «طبقه تحتانی سرخورده و نومید و خطرناک» - آنطور که «سترت و روکر»^{۱۶} آنها را نامیده می‌توانند به شهروندان برخوردار از احساس مسئولیت و تعهد تبدیل شوند؟ چه کسی مانع آنها می‌شود که به همدیگر تهاجم نیاورند، مانند دو هفته پیش در برمینگهام؟

برای انفجار و اشاعه خشونت ناگهانی چیز زیادی لازم نیست. در لوزل^{۱۷}، یکی از فقیرترین محلات برمینگهام، بیلان ناآرامیها تاکنون ۲ کشته، ۲۰ مجروح، علاوه بر این تعداد بسیار زیادی شیشه‌های شکسته و ماشین‌های سوزانده شده بوده است. آسیایی‌های جوانی که والدینشان بیشتر از پاکستان و هند می‌آیند، با فرزندان مهاجرین کارائیب درگیریهایی سخت خیابانی داشتند.

مسبب آن این شایعه بود که گویا عجایب حسین، مالک سه فروشگاه موفق وسایل آرایش، یک دختر ۱۴ ساله جامائیکایی را هنگام دزدی گیر انداخته و به‌همراه ۲۵ آشنا و کارکنان به وی تجاوز کرده است. هر چند تا امروز هیچ مدرکی برای اثبات این قضیه در دست نیست و اثری هم از قربانی ادعایی دیده نمی‌شود. اما این شایعه کافی بود، همانند کلیشی سوپوا، تا سنگین‌ترین آشوبهای ۲۰ سال گذشته در برمینگهام بوجود بیایند. چون تنش‌های ساپورتس با ترکیب اجتماعی مشابه لوزل بسیار بزرگ هستند.

در حوزه لوزل با جمعیت ۳۰ هزار نفری بیشتر از نیمی از اهالی ریشه و اصل و نسب آسیایی دارند و ۲۰ درصد نیز کارائیبی هستند. جمعیت ۲۲ درصدی بیکاران آن سه برابر کل منطقه برمینگهام می‌باشد. اسقف سیاه‌پوست جو آلدرد^{۱۸} می‌گوید که «اینجا انسانها باید برای خرده‌های نان ثروتمندان که از میز غذایشان پایین می‌افتد، با هم



بیکارگویی: اینها اوباش و ارادیل هستند

گلاویز شوند.»

آبادگی برای خشونت از سوی باندهای خیابانی چون «بیرهای مسلمان برمینگهام»^{۱۹} یا «پسران بورگر بار»^{۲۰} که سابقاً بوجود آمده بودند، تا از مهاجرین در مقابل حملات راسیستی حفاظت کنند، اما اکنون باندهای جنایتکاری بیش نیستند، خیلی بلااست. و چنین است که لوزل به استعاره و نمادی برای شکست سیاست مهاجرت و انتگراسیون تبدیل شده است، محلی که دولت آن را تنها با اقدامات امنیتی و قضایی اداره می‌کند. کارشناسان می‌گویند که در آن به مانند شیکاگو و میامی گتوهایی بوجود آمده‌اند که در آنها مثلاً خشم بر علیه همسایه‌ای وجود دارد که رنگ پوست دیگری دارد یا تلویزیون بزرگتری، نه بر علیه «کافران غربی‌ای که خونشان باید در جهاد ریخته شود».

ترفور فیلیپ^{۲۱}، رئیس کمیسیون دولتی برابری نژادی هشدار می‌دهد که سفیدپوستان و قدیمی‌ها «در خواب راه می‌روند» آن هم به سوی یک آینده «مملو از سوراخهای سیاه» در شهرهایشان. بر طبق آخرین نظرسنجی ۹۵ درصد کل بریتانیایی‌های سفیدپوست تنها دوستان سفیدپوست دارند، ۳۷ درصد سیاه‌پوستان هم به همین ترتیب در میان خود باقی می‌مانند و این گرایش در حال تقویت است، به ویژه در بین نوجوانان. رشد اجتماعی در محلاتی چون لوزل تنها برای یک پانزدهم کودکان ممکن است.

نفوذ بنیادگرایان در این مناطق پیوسته در حال افزایش است، چون - به گفته سعید شریف ۳۷ ساله مهندس ساختمان ساکن شمال لندن - «اکثریت مسلمانان در بریتانیای کبیر سرخورده هستند، اما نمی‌توانند در مورد آن صحبت کنند».

انگلستان بطور رسمی در هفته پیش بود که مراسم سوگ قربانیان جنایت ۷ ژولای را برگزار نمود. روانشناسان فاصله مناسبی را بین مجلس سوگواری و



راهبیمایی آرام: نسل نومید

زمان واقعه توصیه کرده بودند. در روز پس از آن در آن سوی کانال، در هلند، اولین سالگرد قتل فیلم‌ساز توفان گوخ گرفته شد. وی را یک بیکار مراکشی کشت.

هلند نیز در مقابل ویرانه‌های سیاست مهاجرت خود قرار دارد، هر چند که هلندیها مدتهای مدیدی بعنوان الگو در سیاست مهاجرت محسوب می‌شدند. برای محقق آمریکایی ترورسیم، جسیکا سترن^{۲۲}، این کشور «چون آزمایشگاهی است که در آن می‌توان سیر ترس را مورد بررسی و کاوش قرار داد». سترن متحیر است از اینکه قتل تنها یک انسان چقدر تأثیر روی مردم می‌تواند داشته باشد. وی می‌پرسد: «چطور کل یک خلق می‌تواند ناگهان به این شیوه در مورد خودش شک پیدا کند؟ چطور است که نه مسلمانها، بلکه بومی‌ها هستند که دچار بحرانی هویتی شده‌اند؟»

انتگراسیون؟ ۶۰ درصد یک میلیون مسلمان هلندی خود را مراکشی یا ترک می‌دانند و به نرمها و ارزشهای خود افتخار می‌ورزند، در اجتماع خودشان احساس امنیت بیشتری می‌کنند. دنیاهای موازی این چنین بوجود می‌آیند. بچه‌های مهاجرین از «هلندی‌ها» چون دشمنان خود نام می‌برند. خواهران و برادرانشان به مدارس قرآن می‌روند، زنان مسلمان روسری‌دار سیمای خیابانها را هر چه بیشتر تحت تأثیر خود قرار می‌دهند. آن هنگام که مسلمانان و بومیان در خیابانهای امستردام به هم می‌خورند، برخوردهای نامحترمانه بیشتر دیده می‌شود. سیاستمداران سطوح مختلف، ژورنالیستها، و کلا از طرف افراد نامعلومی مورد تهدید قرار می‌گیرند. شهردار امستردام، جوب کوهن^{۲۳}، که از طرف «تایم» به خاطر موضع آشتی‌جویانه‌اش به عنوان یکی از «قهرمانان سال اروپا» مفتخر شده است، اکنون دیگر محافظ دارد. و در مکانهای متشنج و پرازدحام مداوماً دوربین‌های بیشتری نصب می‌گردند.

ریتا فردونک^{۲۴}، وزیر مهاجرت، می‌گوید: «ما خیلی نرم بودیم. زمان چایی نوشیدن دیگر تمام شده است.» وی برخورد سختگیرانه‌ای را آغاز نموده است و اجازه بازگرداندن پنججویان نپذیرفته شده را با قاطعیت بیشتری می‌دهد، از جمله آنهایی که تاکنون به دلیل رد شدن درخواست پناهندگی‌شان «اقامت «تحملی» داشته‌اند و فرزندانشان به مدرسه می‌روند.

از زمان قتل فان گوخ - طبق شمارش بنیاد انه فرانک - تا کنون ۱۰۶ حرکت انتقام‌جویانه متقابل روی داده است، از جمله آتش‌سوزی در مدرسه ابتدایی اسلامی بدر در شهرک اودن از سوی نوجوانان هلندی. آنها می‌خواستند با اینکارشان پیامی صریح و خالی از ابهام برای مسلمانان هلند بفرستند: «قدرت سفید».

آنطور که نویسنده مات و متحیر مانده، میشل هول‌بک در کتاب پر فروش خود پیش‌بینی می‌کند، منطقه آشوب گسترش بیشتری می‌یابد. و تماماً چنین به نظر می‌رسد که مهاجرین اروپا می‌خواهند این قاره را بصورت شگرف و پرماجرایی تغییر دهند. حوادث برمینگهام و محلات حاشیه‌ای پاریس شناختی غیر از این بدست نمی‌دهند.

تاریخ ترجمه: ۲۱ آبان ۱۳۸۴
ترجمه از مجله آلمانی «شپیکل»،
شماره ۴۵ / ۲۰۰۵

Rüdiger Falksohn, Thomas Huetlin, Romain Leick, Alexander Smolczyk, Gerald Traufetter^۱
 Claude Dilain^۲
 Clichy-sous-Bois^۳
 Michel Houellebecq^۴

^۵ «انتگراسیون» به پروسه‌ای اطلاق می‌شود که در آن فرد یا گروه معینی در کل جامعه ادغام و جذب می‌گردد و در حیات اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی آن مشارکت می‌کند، بدون آن الزاماً هویت ملی، قومی، فرهنگی، ... خود را از دست بدهد. گفته می‌شود که یکی از مهمترین مراحل این پروسه دستیابی به تابعیت و حقوق شهروندی می‌باشد. نوپسندگان مقاله حاضر از جمله از اینجا سرچشمه می‌گیرد که اکثریت مهاجرین مورد بحث از تابعیت و حقوق شهروندی برخوردار هستند، اما علیرغم آن جذب جامعه نشده‌اند. به اعتقاد من این امر دلایل مختلفی دارد و نوع و شدت و غلظت آن در این یا آن کشور فرق می‌کند. برای نمونه در کشور فرانسه سیاست انتگراسیون مهاجرین به شکل فعال در پیش گرفته نشده است و آنجا هم که انتگراسیون فعالی در جریان بوده، مبنای «هویت فرانسوی» بوده است. و این از درک یک‌سویه ناظر بر قانون اساسی این کشور و ساختار سیاسی متمرکز آن سرچشمه می‌گیرد («ملت» فرانسه، زبان فرانسه، دولت فرانسه). دلیل دیگر این ناکامی را باید در وضعیت اقتصادی بحرانی این کشور جستجو کرد که در آن قربانیان گلوبالیزاسیون در درجه نخست اقشار کم‌بضاعت مهاجر می‌باشند. البته نباید از نظر دور داشت که جذب انسانهایی که زمینه فکری و اعتقادی این چنین متعددی دارند، فی‌الغالبه بسیار مشکل است و نسخه از پیش آماده‌ای برای آن وجود ندارد. چه نسخه‌ای می‌تواند برای انتگراسیون آحاد ۱۵۰ ملیت مختلف با جهان‌بینی‌های متفاوت و گاه متضاد در کشور کوچک هلند و در شهر آمستردام وجود داشته باشد، به ویژه اینکه در این کشورها تلاش می‌شود از رفتارهای اقتدارگرایانه دوری شود و اعتقادات و جهان‌بینی‌های مهاجرین زیر پا گذاشته نشوند. دست کم آزادی دین رعایت می‌شود و حتی برای مسلمانان کلاسهای قرآن و مساجد و نمازخانه دایر شده است. شاید هم یکی از سرچشمه‌های مشکل هم در این رویه نهفته است: چرا که نفوذ دولت و سیاست داخلی به حداقل خود می‌رسد. در آلمان برای نمونه ترکها تحت نفوذ فکری کمالیسم و ناسیونالیسم و اسلام قرار دارند. حتی در مدارس درس قرآن و زبان ترکی تدریس می‌شود. و این بهایی است که این کشور بدرستی برای آزادی و انتگراسیون داده است، اما اشتباه در این بوده که در کنار آن، اقدامات آگاهگرانه در مورد مذهب و اندیشه‌های مذهبی از سوی ارگانهای رسمی و آموزشی این کشور انجام نگرفته است. با این پیامد که تصور درستی در مورد نقش دین و ساختار سیاسی در ذهن مسلمانان این کشورها بوجود نیامده است. خلاصه کلام اینکه اینجا کسی به مسلمانان دست کم بصورت صوری و رسمی و ظاهری از گل کمتر نمی‌گوید، درحالیکه این قشر تحت نفوذ افکار بنیادگرایانه و شووینیستی و ارتجاعی قرار دارد و به همین دلیل به مردم و ساختار سیاسی این کشور بدبین هستند. طبیعی است که در چنین شرایطی انتگراسیون بس دشوار، اگر نگوئیم ناممکن خواهد بود. (مترجم)

Nicolas Sarkozy^۶

Sein-Saint-Denis^۷

Jacques Chirac^۸

Dominique de Villepin^۹

Sartre^{۱۰}

Cohn-Bendit^{۱۱}

Birmingham^{۱۲}

Theo van Gogh^{۱۳}

^{۱۴} «گتو» یک واژه ایتالیایی است و ابتدا به محلات مسکونی از سوی ادارات تحمیل و از نظر مکانی محدود شده یهودیان گفته می‌شد که برای نخستین بار در سال ۱۵۳۱ برای ونیز منظور شد. زندگی اجتماعی داخل گتوها بر اساس قواعد و موازین گروهی و نه جامعه جریان دارد. با اعنای حقوق شهروندی به یهودیان در قرن ۱۸ و ۱۹ میلادی گتوهای اجباری از میان برداشته شدند که آخرین مورد آن در سال ۱۸۷۰ در رم بود. گتوها در طول جنگ جهانی دوم در بالکان و در لهستان از سوی ادارات نازیهای اشغالگر آلمانی برای مردم یهودی تبار مجدداً تأسیس گردیدند. اما جامعه‌شناسی امروز این اصطلاح را دیگر «فقط» برای مشخص کردن محدودیت مکانی محل سکونت بکار نمی‌گیرد، بلکه با آن وضعیتی را تشریح می‌کند که در آن برای گروههایی از مردم به دلیل وضعیت و زندگی شخصی و اجتماعی خاص آنها مشارکت در حیات معنوی، فرهنگی و سیاسی کل جامعه ممکن نیست و یا بعنوان اقلیت مورد تبعیض قرار می‌گیرد (منبع دایره‌المعارف بروکهاوس، ۲۰۰۰). بطور خلاصه میتوان «گتو» را محله مسکونی بیروان یک دین و مذهب یا آحاد یک قوم دانست، چنانچه این گزینش توسط اقشار پایین جامعه به دلایل انزوا و جدایی از کلیت جامعه صورت گیرد. (مترجم)

^{۱۵} واژه‌ای که نویسندگان مقاله به نقل از مجله «تایم» بکار برده‌اند «Eurabia» است که ترکیبی از بخش اول کلمه اروپا («Europa») و بخشی از کلمه دوم عربستان سعودی به انگلیسی («Saudi

Arabia») می‌باشد که من آن را به «عروبا» تبدیل نموده‌ام. (مترجم)

Streetworker^{۱۶}

Lozells^{۱۷}

Joe Aldred^{۱۸}

Muslim Birmingham Panther^{۱۹}

Burger Bar Boys^{۲۰}

Trevor Phillips^{۲۱}

Jesica Stern^{۲۲}

Job Cohen^{۲۳}

Rita Verdonk^{۲۴}